

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کوه پنجم

نویسنده: پائولو کوئیلو

ترجمه: میترا میرشکار

سرشناسه	: کوئیلو، پائولو، ۱۹۲۷ - م.
عنوان و نام پدیدآور	: Coelho, Paulo
مسئله‌ها و نام پدیدآور	: کوه پنجم/نویسنده پائولو کوئیلو؛ ترجمه میرشکار.
مستخلصات نشر	: تهران: بر، ۱۳۸۶.
مستخلصات ظاهری	: ۲۲۸ ص.
سایک	: 9648007136
نادادانست	: این کتاب در سالهای مختلف توسط مترجمین و ناشرین مختلف منتشرشده است
بازدادانست	: Quinta montaha= the fifth mountain
موضوع	: داستان‌های بزرگی - قرن ۲۰ م.
نمایشه افزوده	: میرشکارسیاهگل، میترا، ۱۳۲۲ - مترجم
رده بندی کنگره	: PQ۹۶۹۸/۲۷/۹:۸۷ ۱۳۸۶
رده بندی دیویی	: ۸۶۹/۲۲۲
نمایشه کاتالوگ ملی	: ۱۱۰۶۶۱۷

انتشارات پر

کوه پنجم

نویسنده: پائولو کوئیلو

ترجمه: میترا میرشکار

چاپ: دلارنگ

چاپ سوم (اول ناشر): ۱۳۸۶

تیراژ: ۴۰۰۰

شابک: ۹۶۴-۸۰۰۷-۱۳-۶

قیمت: ۲۷۰۰ تومان

حق چاپ محفوظ است

مقدمه مترجم

آنکه اسیر دست سرنوشت است زندگی را چگونه می بیند، لذت را چگونه به تصویر می کشد، شب را با کدام امید به بستر می رود و روز را چگونه آغاز می کند؟

و آنکه با سرنوشت به نبرد برمی خیزد، اسارت را چگونه پس می زند و زندگی کردن را چگونه انتخاب می کند؟ شاید او می داند تسلیم سرنوشت شدن چه عواقبی به دنبال خواهد داشت و سعی می کند با تمام وجود با آن به نبرد برخیزد، گذشته را فراموش کند و آینده را مطابق با خواست هایش بسازد.

و در این راه نخست باید انتخاب کند. انتخابی مابین آنچه بدان خو گرفته و آنچه بدان نیاز دارد، مطلوب اوست و به زندگی اش معنا می بخشد. و برای این کار باید نامی به زندگی اش، به هدفش، به خواستش و به آینده اش بدهد. نامی که برای آن به نبرد با سرنوشت خواهد پرداخت و سرانجام با قدرت و اراده پیش خواهد رفت و در خواهد یافت که وقتی انسانی طالب چیزی باشد تمام دنیا دست به دست هم می دهند تا او به خواست خویش برسد.

روایت حاضر سخن از سازندگی دارد؛ ساختن بی هیچ هراسی و پیش رفتن با تکیه بر معبود. شاید ما هم در شمار کسانی باشیم که با گذشته به آینده می نگریم و آینده را بازتاب گذشته می پنداریم و شاید از یاد برده ایم که انسان قادر است با اراده خویش کوهها را جابجا کند و بی هیچ تردیدی به خواست هایش برسد.

و گنت: به درستی که هیچ پیامبری در موطنش پذیرفته نمی شود.
و به شما حقیقتی را می گویم که بسیاری از ییوه زنان در ایام الیاس در
اسرائیل بودند. زمانی که آسمان سه سال و شش ماه بسته شد و زمانی که
خشکسالی عظیمی تمام زمین را فرا گرفت؛ و الیاس به هیچ سرزمینی
فرستاده نشد مگر صرفه. شهری در سیدون؛ نزد زنی که ییوه بود.

انجیل لوقا: باب چهارم. آیات ۲۴ تا ۲۶

یادداشت نویسنده



در کتاب کیمیاگر من، نکته اصلی در این عبارت نهفته است که شاه ملک‌صدوق^(۱) به سانتیاگوی چوپان می‌گوید: «هنگامی که چیزی می‌خواهی، همه عالم دست به دست هم می‌دهند تا تو به خواسته‌ات برسی.»

من با تمام وجود به این مسئله ایمان دارم. اما زندگی بر اساس تقدیر شامل مراحل است که خارج از درک ماست، مراحل که هدف‌شان همیشه باز گرداندن ما به راه رؤیای شخصی‌مان می‌باشد. یا اینکه مجبور می‌شویم درس‌های مهمی بیاموزیم تا سرنوشت‌مان تحقق یابد. فکر می‌کنم اگر حرف‌هایم را به بخشی از داستان زندگی‌ام مرتبط سازم بهتر می‌توانم گفته‌ام را برای شما روشن کنم.

در روز دوازدهم اوت سال ۱۹۷۹، با این اطمینان به بستر رفتم که در سن سی سالگی راهم را با موفقیت به سوی بالاترین مقام شغلی‌ام یعنی مدیر صفحات موسیقی طی می‌کردم. در برزیل با عنوان مدیر بخش هنری سی‌بی‌اس مشغول به کار بودم و در همان ایام از من دعوت شد به ایالات

متحدہ بروم تا با صاحبان آن شرکت کہ بدون شک در محدودہ کاری ام
 همه امکانات دلخواهم را در اختیارم قرار می دادند، صحبتی داشته باشم.
 البته بزرگترین آرزویم - یعنی نویسنده شدن - را باید کنار می گذاشتم، اما
 چه اهمیتی داشت؟ به علاوه، زندگی واقعی با آنچه من رویایش را
 پرورانده بودم، تفاوت بسیار داشت؛ در برزیل امرار معاش از راه
 نویسندگی بی فایده بود.

آن شب تصمیمی گرفتم: رها کردن رویایم. هر کس باید خودش را با
 شرایط وفق دهد و از فرصت هایش استفاده کند. اگر دلم اعتراض می کرد
 می توانستم با سرودن ترانه های شاد در هر زمانی که می خواستم، یا با
 نوشتن مقاله هایی در چند روزنامه، فریض دهم. به علاوه، متقاعد شده
 بودم کہ زندگی ام مسیر متفاوتی به خود گرفته کہ هیچانش کم نبود: در
 دنیای شرکت های چند ملیتی موسیقی، آیندہ درخشانی در انتظارم بود.

هنگامی کہ بیدار شدم، از جانب رئیس آن شرکت تلفنی داشتم: بدون
 هیچ توضیحی عذرم را خواسته بودند. با وجود اینکه تا دو سال خودم را به
 این در و آن در زدم، اما هیچ گاه نتوانستم دوبارہ شغلی در آن رشته پیدا
 کنم.

هنگامی کہ نوشتن کتاب کوه پنجم را به پایان رساندم، این واقعہ و نیز
 وقایع اجتناب ناپذیر دیگری از زندگی ام را به خاطر آوردم. هر گاه فکر
 می کردم به شرایطی تسلط کامل دارم، اتفاقی رخ می داد و مرا از میدان به
 در می برد. از خود پرسیدم: چرا؟ آیا به این دلیل است کہ محکوم شده ام
 همیشه به خط پایان نزدیک شوم ولی هیچ گاه نتوانم موفق شوم؟ آیا
 خداوند تا به این حد ظالم است کہ فقط درختان نخل را در افق به من
 نشان می دهد تا در صحرا از تشنگی بمیرم؟

مدت ها طول کشید تا پی بردم این گونه نیست. وقایعی در زندگی مان

رخ می دهند تا ما را به مسیر حقیقی رؤیای شخصی ما هدایت کنند. وقایع دیگری نیز رخ می دهند تا بتوانیم آموخته های خود را مورد استفاده قرار دهیم و سرانجام، وقایع دیگری نیز از راه می رسند تا به ما بیاموزند. در کتاب زائر سعی کردم نشان دهم این آموزش ها با درد و رنج همراه نیست؛ انضباط و توجه، به تنهایی کافی است. گرچه درک این مطلب یکی از نعمات بزرگ زندگی ام محسوب شد، اما همچنان مرا آماده نکرد تا علی رغم دقت و انضباط زیادی که به کار بسته بودم بتوانم برخی از لحظات دشواری را که تجربه کرده بودم، درک کنم.

ماجرایی که برای تان شرح دادم نمونه ای از آن است؛ کاملاً با تجربه بودم و تمام سعی خود را به کار می بردم. ایده هایی داشتم که حتی امروز هم به نظرم ارزشمند می آیند. اما درست زمانی که کاملاً مطمئن و خاطر جمع بودم؛ واقعه ای اجتناب ناپذیر رخ داد. من بر این باورم که در این تجربه تنها نیستم؛ وقایع اجتناب ناپذیر در زندگی همه انسان های روی کره زمین رخ داده است. بعضی عکس العمل نشان داده اند؛ بعضی دیگر ناامید شده اند. اما همه ما به طور مشترک تماس با بال های مصیبت را بر وجودمان احساس کرده ایم.

چرا؟ برای پاسخ به این سؤال به الیاس این اختیار را می دهم تا مرا به سوی روزها و شب های اکبر راهنمایی کند.

پائولو کوئیلو

مقدمه



در اوایل سال ۸۷۰ پیش از میلاد، کشوری به نام فنیقیه^(۱) که اسرائیلی‌ها آن را لبنان^(۲) می‌نامیدند، حدود سه قرن در صلح و صفا زندگی می‌کرد. ساکنانش به فضل و کمال خویش فخر می‌فروختند؛ و چون از نظر سیاسی قدرتمند نبودند؛ به عنوان تنها حربه جهت تضمین بقای خود در دنیایی که همواره در حال جنگ بود، شیوه رشک‌برانگیزی را در داد و ستد به کار می‌بردند. پیمانی که حدود سال ۱۰۰۰ پیش از میلاد با شاه سلیمان^(۳) در اسرائیل بستند باعث شد ناوگان تجاری‌شان مدرنیزه شود و تجارت در آن کشور توسعه یابد. از آن پس فنیقیه هیچ‌گاه از پیشرفت و توسعه باز نایستاد.

دیرانوردان فنیقی به مکان‌های دوردستی همچون اسپانیا و اقیانوس اطلس سفر کرده و طبق نظریاتی که تا کنون تأیید نشده - سنگ نوشته‌هایی در شمال شرقی و جنوب برزیل از خود برجای گذاشته‌اند. آنها با خود شیشه، چوب سدر، اسلحه، آهن و عاج حمل می‌کردند

^(۱) Phoenicia

^(۲) Lebanon

ساکنان شهرهای بزرگی همچون سیدون^(۱)؛ تایر^(۲) و بوبلوس^(۳) با اعداد، محاسبات نجومی و تولید شراب آشنا بودند و تقریباً حدود دویست سال بود که از حروفی برای نوشتن استفاده می‌کردند که یونانی‌ها آن را الفبا می‌نامیدند.

در اوایل سال ۸۷۰ پیش از میلاد؛ شورایی جنگی در محلی دورافتاده به نام نینوا تشکیل شد. گروهی از سران آشوری تصمیم گرفتند سپاهی را برای فتح کشورهای واقع در حاشیهٔ ساحل مدیترانه اعزام دارند. فنیقیه نخستین کشوری بود که جهت تاخت و تاز انتخاب شد.

در اوایل سال ۸۷۰ پیش از میلاد، دو مرد در جلعاد^(۴) در اصطبل پنهان و در انتظار مرگ بودند.

1. Sidon: فنیقیه کنین. (م)

2. Tyre: شهر باستانی در لبنان امروزی. (م)

3. Byblos: یکی از شهرهای فنیقیه. (م)

4. Gilead: ناحیهٔ کوهستانی شرق رود اردن در فلسطین کنین. (م)